



تهوعی باید، تحولی شاید. دانشگاه تهران؛ قربانی ابتذال آراسته و روایت سازی شرم آور

علی عابدی دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی

اما آنچه ابتذال را به اوج رساند، نه فقط این نمایش سطحی، بلکه تلاش وقیحانه روابط عمومی دانشگاه تهران برای تطهیر آن بود.

روابط عمومی ای که باید زبان دانشگاه باشد، زبان بزرگ شد؛ باید آیین واقعیت باشد، آیین کجتاب شد. شما نه گزارش دادید و نه روشنگری کردید — تنها کوشیدید این لکه فرهنگی را در زورق «رویداد موفق» بیچید و پیش چشم افکار عمومی بگذارید. این دیگر خطا نیست؛ **تلاشی مذبوحانه برای تحمیل عمومی است.**

این رویداد هرچند در نهایت ملغی شد، اما مسئله در همین جا پایان نمی یابد؛ **سخن بر سر زخمی است که بر هویت دانشگاه وارد شد.** کشور در میانه ای انبوهی از مسائل کلان و نیازهای فوری است، آن وقت تصویری که از دانشگاه تهران به بیرون مخابره می شود نه دغدغه مندی است و نه حل مسئله؛ بلکه خدشه ای آشکار بر نماد آموزش عالی ایران است.

این یعنی تحقیر، و اگر بی پاسخ بماند یعنی تأیید. رئیس دانشکده هنرهای زیبا با تصمیماتی که اتخاذ کرد، عملاً در مسیر هویت زدایی علمی و فرهنگی از دانشگاه گام برداشت؛ و رئیس روابط عمومی دانشگاه، از آن هم فراتر رفت و با پاسخی مذبوحانه و تحقیرآمیز، تلاش کرد واقعیت را بزرگ کرده و افکار عمومی را فریب دهد.

از وزارت محترم علوم و از ریاست دانشگاه انتظار می رود که برای صیانت از هویت دانشگاه و بازگشت اعتماد عمومی، اقدامی قاطع انجام دهند. مطالبه ما روشن است: عزل رئیس دانشکده هنرهای زیبا و رئیس روابط عمومی دانشگاه تهران؛ نه از سر هیجان، بلکه به عنوان **گامی ضروری برای جلوگیری از تداوم همین روند خطرناک هویت زدایی از دانشگاه** و برای تثبیت این پیام که مدیریت دانشگاه باید مسئولانه، شفاف و در شأن دانشگاه تهران باشد.

اگر این دو خطا با سکوت روبه رو شود، معنایش آن است که مدیریت دانشگاه نه تنها خطا را می بیند، بلکه آن را تأیید می کند. باید بیان شود که دانشگاه تهران خانه اندیشه است، نه محوطه تجربه ورزی های بی ریشه. این خانه بسیار بزرگ تر از آن است که به دست چند میزدار بی صلاحیت به بازی گرفته شود. اگر چیزی از دانشگاه باقی مانده، آن را به وقار خویش بازگردانید. این دانشگاه برای تجربه های سخیف ساخته نشده است.

دانشگاه تهران، این نماد دیرپای آموزش عالی کشور، این روزها چنان بوی ابتذالی خزنده گرفته که گویی نه محصول کم توجهی، بلکه نتیجه تصمیمی آگاهانه برای تهی کردن دانشگاه از معنای حقیقی آن است.

«هفته دیزاین تهران» تنها یک رویداد نبود؛ بیانیه رسمی سقوط بود، سقوطی که نه از بیرون، بلکه از درون، به دست کسانی رقم خورد که بر کرسی ریاست نشسته اند، اما از وزن آن بی بهره اند.

چه باید کرد وقتی پردیس هنرهای زیبا به جای مدیران مسئول، گویی مالکانی بر خود می بیند که حرمت دانشگاه را به تاراج می گذارند؟

جناب دکتر مظاهریان؛ ظاهراً درک این حقیقت برایتان دشوار بوده که دانشگاه و مسئولیت، امانت اند نه عرصه جولان. همین نادانی نسبت به جایگاه خویش است که کت ریاست را بر قامتتان چنین ناهماهنگ جلوه می دهد. آیا هیچ یک از شما لحظه ای درنگ کردید و اندیشیدید که این **کارناوال کم مایه** چه نسبتی با تاریخ و هویت این دانشگاه دارد؟

یا آن چنان مسحور نورهای مصنوعی و ظواهر پرزرق و برق شدید که حتی سقوط نیز در نظرتان خوش رنگ و لعاب جلوه کرد؟

خطای بزرگ در اجرا بود، فاجعه اصلی در نظارت. سکوت آنان که باید پاسدار باشند، دانشگاه را بی پناه در آغوش ابتذال رها کرد.

دکتر سیمایی صراف؛ شما از پشت میز وزارت علوم نظاره کردید که علم به **ملعبه بازار گرمی** بدل شد و صدایی از شما برخاست. چگونه این همه سطحی نگری از زیر دستان شما عبور می کند و حتی بوی آن آزارتان نمی دهد؟

حجت الاسلام کرمی، مسئول نهاد رهبری در دانشگاه تهران؛ شما باید نخستین کسی باشید که **نسیم انحراف** را احساس کند، چگونه است که لغزش در برابر دیدگان آشکار می شود، اما هیچ اقدام پیشگیرانه ای از سوی شما دیده نمی شود؟

جناب دکتر امید، رئیس دانشگاه تهران؛ **شما مسئول صیانت از هویت تاریخی این دانشگاه هستید،** اما دانشگاهی که روزی قبله تفکر بود، امروز زیر مدیریت که نظاره گر است نه کنشگر، آرام آرام از درون تهی می شود.

با این همه، **سخن ما نه برای تخریب، که برای مطالبه های روشن است:** دانشگاه باید از حضور **مدیرانی که تنها مستأجران میز و صندلی اند** پالایش شود. انتظار عمومی از شما این است که برای احیای شأن دانشگاه و بازگرداندن آن به جایگاه حقیقی اش، گام هایی جدی و اثرگذار بردارید.



از میعاد معنا تا میدان نمایش

فاطمه فضلی دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات عرب

اما آنچه امروز به نام آزادی و خلاقیت نامیده می‌شود، در حقیقت ولنگاری ادراک است. این عطش نمایش، ساخت هنر و دانشگاه را یک جا فرو کاسته است. دانشگاه، که باید مأمن تفکر باشد، در سایه چنین نگرش‌هایی به صحنه‌ی هیجان بدل شده است؛ به جای آنکه محل فهم باشد، به میدان تماشا تبدیل شده است. تغییر کاربری معرفتی دانشگاه در این سال‌ها یعنی بریدن پیوند علم با حقیقت و تبدیل آن به کارخانه‌ی فرم و اسم. همان‌گونه که هنر وقتی از ایمان جدا شود، از معنا خالی می‌شود، علم نیز وقتی از حکمت جدا گردد، به تکنیک بدل می‌گردد، بی‌محتوا و بی‌جهت. این تقارن انحراف، حادثه‌ای تصادفی نیست، بلکه نشانه‌ی یک غفلت است: فراموشی حقیقت و دل‌سپردن به ظاهر.

هنرمند متعهد و راستین در برابر این جهان پر زرق می‌بایست به عهد باز گردد؛ به ایمان معنا، به صداقت خلقت. او، در هر قلم و رنگ و واژه، شهادت می‌دهد به حضور حق در عالم، زیرا می‌داند صور اگر از معنا تهی شوند، مرده‌اند، و مرگ معنا یعنی ابتذال. **هنر اگر از ایمان جدا گردد، از حقیقت فاصله می‌گیرد و هر جا از حقیقت دور شود، ابزار قدرت می‌شود نه تجلی معنا.** در چنین شرایطی رسالت دانشگاه نیز هم‌سنگ رسالت هنر است؛ پاسداری از حقیقت الهام نه تعلیم صرف تکنیک. دانشگاه باید مأوای هنرمندان مؤمن باشد، نه محفلی برای تماشاگران بی‌اعتقاد، زیرا اگر دانشگاه حرمت حضور حق را فراموش کند، تفکر به هیجان بدل می‌شود و تربیت، به تزئین.

از روزی که آدمی به اندیشیدن برخاست، بنا داشت میان دیدن ظاهر و درک باطن پلی بیافریند؛ و نام آن پل، هنر بود. **هنر، در اصل خلقتش، عهدی است میان انسان و حقیقت؛ آهنگ جمال الهی که در جان هنرمند می‌نشیند و او را مأمور ترجمان معنا در قالب صورت می‌سازد، نه به قصد نمایش، بلکه برای عبادت.** آن‌گاه که جان از حضور حق متأثر می‌شود، فرم و رنگ و نغمه، راهی برای گفت‌وگو با راز هستی می‌گردند. اما اگر ایمان از این ساخت رخت ببندد، هنر دیگر «خلق» نیست، «صنعت» است؛ کوشش برای تولید شکل بدون جان، نه آفرینش معنا. آنچه امروز آن را هنر می‌نامند، اغلب سایه‌ای از حقیقت گم‌شده است، زیرا مدار آن بازار و شهرت و ابتذال و هیجانات بی‌ریشه است؛ نه افق معنا. هنرمند واقعی در پی شکوه خویش نیست، در پی درک حضور است؛ در لحظه‌ای می‌ایستد که صورت از معنا زاده می‌شود و معنا در صورت جاری. در چنین افقی، هنر امتداد سیر انبیاست در اقلیم صورت؛ آنان که از کلمه نور ساختند و از معنا پیام. هنرمند راستین مفسر آیه است، نه مقلد مد؛ هر خط و رنگ، اگر از یاد خدا خالی شود، بدل می‌شود به مجاز بی‌جان، هرچند فریبنده در چشم، اما بی‌روح است. **زیرا روح تنها در نسبتی زنده با امر قدسی معنا می‌یابد.**

تعهد در هنر به معنای شعار نیست، به معنای اتصال است؛ پیوند صورت با معنا و معنا با حق. آزادی در هنر، رهایی از بند نفس است نه ولنگاری احساس، و خلاقیت، حرکت جان در مسیر الهام است، نه بازی رنگ و هیجان. **هنر راستین پیش از آن که زیبا باشد باید راست باشد،** زیرا زیبایی اگر از راستی جدا شود، از معنا تهی می‌ماند. زیبایی راست همان است که از طهارت درون برمی‌خیزد و صورتی شایسته می‌سازد. هنر متعهد، هنر تأمل است، نه تفنن؛ سکوتش گویاتر از فریاد نمایش‌های امروز است، زیرا نمی‌خواهد مخاطب را تسخیر کند، می‌خواهد او را تربیت کند. چنین هنری انسان را از سطح لذت به افق معنا می‌برد و محراب می‌سازد نه میدان مصرف، جایی که انسان در آن خود را می‌بیند و از خود عبور می‌کند.

